

*نورالدین مقصودی

یادی از استاد قاضی

از شمار دو چشم یک تن کسوم وز شمار خرد هزاران بی‌شش

اینک که دانشکدهٔ ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه تبریز تصمیم به انتشار یادنامه‌ای از استاد مرحوم سیدحسن قاضی طباطبائی گرفته است و بعضی از ارادتمندان و شاگردان آن مرحوم با تجدید و احیای خاطرات استاد از دست رفته، مذاق جان خود را شیرین می‌سازند؛ و به زعم خود ادای دینی می‌کنند، هفت سال از مزگ اومی گذرد؛ هفت سال تمام است که او روی در نقاب خاک کشیده و روح بزرگش نگران نهالی است که او به یاری چند تن از همکاران خود در کشتزار فرهنگ و ادب ایران نشانده و با تحمل زحمت شبانه روزی به ثمر رسانده است - یعنی دانشکدهٔ ادبیات تبریز و گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی - ولی برای انتشار یک یادنامه هفت سال زمان بسیاری درازی است که به هر حال روی داده است.

هر کسی در زندگی، بخصوص در کارهای اداری، پرونده‌ای دارد که بازگوکنندهٔ برخی از حوادث زندگی و اداری اوست. اگر در مورد استاد قاضی به دنبال چنین پرونده‌ای برویم خواهیم دید که:

*عضو هیأت علمی گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز.

استاد حسن قاضی طباطبائی در تیرماه سال ۱۲۹۵ هجری شمسی در شهر تبریز در میان خانواده علم و ادب و روحانیت دیده به رجهان گشود و در همان محیط روحانی بنا کتاب و نوشتن آشنا شد در خانه‌ای که محل رفت و آمد عالمان و سرشار از زبختهای علمی بود بزرگ شد پدر و بزرگوارش در تربیت و تهذیب علمی او نهایت دقت و سختگیری را به کار بست. پس از اتمام تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۱۴ به خدمت نظام رفت و پس از پایان خدمت نظام وظیفه مدت دو سال در شهرهای مراغه و اردبیل به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۱۸ به دانشسرای عالی تهران پانهاد، در سال ۱۳۲۱ با اخذ درجه لیسانس زبان و ادبیات فارسی فارغ التحصیل گردید و در همان سال با سمت دبیری مدارس متوسطه تبریز به استخدام اداره فرهنگ وقت در آن مدت آنکه پس از تأسیس دانشگاه تبریز در سال ۱۳۲۶ به دعوت مقامات فرهنگ به دانشگاه تبریز انتقال یافت و استادی متون فارسی و زبان و ادبیات عربی به ایشان محول شد و از همان آغاز ورود به دانشگاه سرپرستی مجله دانشکده ادبیات به وی واگذار گردید و این کار سنگین علمی فوق العاده دشوار و طاقت فرسا را مدت دو سال تمام اداره کرد، متعاقب آن به مدیریت دروس دانشکده و معاونت سپس ریاست کتابخانه رسید مدت این دوران ریاست کتابخانه آن مرحوم دو سال و نیم بوده است بعد از آن کرسی زبان و ادبیات عربی به ایشان سپرده شد. در تمامی این مراحل در کنار تدریس و افاضه کفایت و کاردانی بی نظیری از خود نشان داد بطوری که در فاصله سالهای ۲۶ تا ۳۰ سه بار از طرف وزارت فرهنگ وقت کتبا "مورد تقدیر قرار گرفت. در سال ۱۳۴۵ به زیارت خانه خدا شتافت و از سال ۱۳۴۷ با حفظ سمت آموزشی مجدداً به ریاست کتابخانه دانشکده ادبیات منصوب گردید و تا آخر خدمت رسمی خود یعنی اول بهمن ماه ۱۳۵۸ که بازنشسته شد در این مقام باقی بوده بطوری که مجموعاً مدت سیزده سال تمام ریاست این مرکز پژوهشی به عهده ایشان بوده است.

پس از بازنشسته شدن نیز هیچوقت ارتباط خود را با دانشگاه و گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی قطع نکرد و بنا به دعوت گروه ادبیات در دوره‌های مختلف به تدریس پرداخت. استاد قاضی متون ادبی فارسی و عربی را در دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس و دکتری ادبیات با تسلط تمام و بخوبی تدریس می‌کرد و در این باب یکی از ستونهای استوار دانشکده ادبیات به حساب می‌آمد. او مدت پنجاه سال تمام ۱۳۶۴-۱۳۱۴ چون شمع سوخت و آب شد و محفل ادبیات و فرهنگ اسلامی را روشن نگاهداشت.

علاوه بر پرونده مذکور و در کنار آن، سابقه و پرونده دیگری است از مجموع سوابق امرو و حوادث حیات در حافظه و خاطره اطرافیان و علاقه‌مندان که سوابق و پرونده اخیر کم اهمیت تر از پرونده اداری و شخصی نیست. در اینجا بنده به عنوان شاگرد بسیار حقیر آن استاد مصمم است برخی از مسائل مربوط به دانشکده و گروه ادبیات را از زوایای ضمیر و خاطرات خود با زجوید و بیرون آورد و جهت علاقه‌مندان به اینگونه مسائل بخصوص برای استفاده و اطلاع دانشجویان جوان با زگو کنندا گراین سعی بنده مورداستفاده و عبرت و آگاهی علاقه‌مندی، یا موجب تحرک و تصمیم دانشجوی جوانی بشود، چنین کوششی بی‌اجر نمانده است.

لیکن یادآوری و با زگو کردن نکات و مسائل و حوادثی که ثبت نشده و مضبوط نباشد هم دشوار است و هم نامطمئن، زیرا که اساس آنها بر حافظه است و گاهی بر مسموعات، که گذشت زمان آنها را فراتر و نامطمئن تر می‌سازد، از طرفی کاهش در اخبار و آثار مردم بزرگی چون استاد قاضی سبب می‌شود که بنده یا هر کسی دیگری که دست به چینی‌کاری می‌زند، خاطرات سالیان دراز گذشته خود را نیز احیا کند و از این رونوشتها و تبدیلی می‌شود به نوعی بیان خاطرات و حدیث نفس و التماس از خوانندگان این نوشته آن است که بنده را از اینکس مجبور شده‌ام تاریخ حیات ادبی استاد قاضی را از میان خاطرات خود

بازجوییم و برخی از آنها را با زگویم، ملامت نکنند و مرا مورد سرزنش قرار ندهند زیرا :

خوشرآن باشد که سردلبیران گفته آید در حدیث دیگران تأسیس دانشگاهها در کشور ما از اول به گونه ای بوده است که در آن نخست از استادان و تحصیلکردگان حوزه های علمیه کمک گرفته می شد یا از افراد عالم و باسواد شهرهای دور و نزدیک، از این رو بود که به هنگام تأسیس دارالعلمین عالی (دانشسرای عالی تهران) و بعد از آن در تأسیس دانشگاه تهران از استادانی چون فاضل تونی، ملک الشعراء بهار، استاد فروزانفر، استاد جلال الدین همایی، مرحوم قریب دعوت به عمل آمده بود.

دومین دانشگاه معتبر پس از دانشگاه تهران، در شهر تبریز ایجاد شد که پس از سپری شدن حوادث سالهای ۲۴ و ۲۵ آذربایجان، دانشکده های پزشکی و ادبیات در تبریز شروع به کار کرد. بسسرای تأسیس دانشکده ادبیات در تبریز استاد مرحوم احمد ترجانی زاده از دارالفنون تهران، مرحوم دکتر عبدالرسول خیام پور از مدارس رشت مرحوم محمد امین ادیب طوسی از مدارس تبریز و مرحوم استاد قاضی از دبیرستان فردوسی تبریز دعوت شده بودند. استاد قاضی مرحوم در آن روزگار جوانترین عضوین گروه به شمار می آمد.

با کوشش و همت این استادان بود که دانشکده ادبیات تبریز تأسیس شد و بعدها استادان محترم آقایان دکتر ما هیارنوابی و دکتر منوچهر مرتضوی و مرحوم دکتر احمد علی رجایی بخا را بی برای جمع افزوده شدند و یکی از کارآمدترین هیاتنهای علمی را در این دانشگاه به وجود آوردند. غرض از تحریر این سابقه بازگو کردن آن است که استاد قاضی یکی از مؤسسان دانشکده ادبیات و علوم انسانی و مبرزترین استاد گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی بوده است. بعدها به هنگام تأسیس دانشگاههای مشهد و اصفهان و شیراز تا حدودی از همین شیوه پیروی شد و از وجود فضایی بنا م محلی استفاده کردند که

که یکی از آن جمله استاد مرحوم حبیب السهی نوید بوده است در دانشگاه مشهد . یکی دیگر از کارهای بزرگ استاد قاضی ایجاد و تشکیل کتابخانه دانشکده ادبیات بوده . او با وجود علاقه وافر به کتاب و با آشنایی کامل به کتابهای مختلف مخصوصاً متون ادب عربی و کتب تاریخ و رجال . کتابخانه دانشکده ادبیات را بنا نهاد و زحمات طاقت فرسایی را در این راه تحمل کرد . او علاوه بر خریدن کتاب - که البته به کندی صورت می گرفت - از رجال شهر به اصرار تمام خواسته بود که کتابهای خود را به کتابخانه دانشکده ادبیات اهدا کنند بارها از زبان خود او شنیدم که می گفت من از این و آن برای کتابخانه دانشکده کتاب گدایی کرده ام . و البته راست می فرمود . اما کتابخانه ای که با خون دل فراهم آورده بود هنگام انتقال از شهر - از محل دانشکده ادبیات سابق که در خیابان ارتش شمالی نرسیده به میدان شهرداری تبریز قرار داشت - به محل دانشگاه فعلی آسیب فراوان دید ، بعدها کتابهای عزیز که او گردآوری کرده بود جهت تشکیل کتابخانه مرکزی دانشگاه ، از دانشکده ادبیات به کتابخانه مرکزی برده شد و کتابهای بی شماری از آنجا به دستفروشیهای شهر منتقل شد بطوری که خود ایشان می فرمودند و برخی از کتابها را در نزد دستفروشی که بساط خود را در گوشه ای از میدان شهرداری (جلوساعت) تبریز می گسترد دیده و با ولیای دانشکده گفته بود که دوباره آن کتابها را برای دانشکده خریداری کنند .

پس از آنکه بدین تفصیل کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز ایجاد شد ، به دنبال مدتها مکاتبه و کشمکش بعضی از آن کتابها به دانشکده ادبیات پس فرستادند لیکن برخی دیگر را همانگونه در کتابخانه مرکزی باقی ماند . یا از نوگم و گور شد . علیرغم وارد آمدن چنین صدمه هایی ، کتابخانه بجای مانده از استاد قاضی شامل برخی از کتب نایاب ادبی و متون عربی مهم و معتبر بود که متأسفانه و صافسوس به هنگام تقسیم دانشکده ادبیات و علوم انسانی به دو دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی و دانشکده علوم انسانی

و اجتماعی که در او آخر سال ۱۳۶۷ صورت گرفت برای چندمین بار تقسیم بلکه تکه پاره شد بطوری که هم اکنون برخی از مجلدات بحا را لانوار مجلسی دردانشکده ادبیات و بعضی دیگر دردانشکده علوم انسانی است کتاب لغت " اقرب الموارد " که دردانشکده علوم انسانی مانده است جزء لاینفک رشته ادبیات فارسی است بسیاری از دیوانهای شعر فارسی که ابزار کار و تحقیق استادان و دانشجویان رشته ادبیات فارسی میباشد در کتابخانه علوم انسانی زندانی شده است که نه استادان ادبیات و نه دانشجویان این رشته هیچکدام نمیتوانند از آنها استفاده کنند. امیدوارم که با توجه جدی اولیای دانشکده های ادبیات و زبانهای خارجی و علوم انسانی و اجتماعی این نقیصه بزودی برطرف گردد.

کار مهم و ارزنده دیگر آن مرحوم به راه انداختن و انتشار نشریه پرمحتوی و ارجمند دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز بود. تاریخ انتشار نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز سالها جلوتر از نشریه دانشگاه تهران است و این نشریه وزین سالها معترف دانشگاه تبریز در مراکز تحقیقاتی و دانشگاهی و ایران شناسی شرق و غرب عالم بوده است.

مرحوم استاد قاضی برای به راه انداختن آن نشریه، گامهای نخستین را با زحمات فراوان و بادشواری تمام برداشته بود. یاد می آید که وقتی می فرمود من جهت گرفتن مقاله های از مرحوم حاج میرزا عبده مجتهدی - که با امضای عطار رد مقاله می نوشت - ساعتها در حضور آن عالم جلیل القدر می نشستم، در حالیکه مرحوم حاج میرزا عبده... زیبا احساس سرما می کردند و عادت داشتند اطاق خود را در زمستانها به وسیله بخاری، زیاده از حد گرم کنند، من از شدت گرمی هوای اطاق غرق عرق می شدم ولی به احترام و رعایت حال ایشان جرأت اظهار حرفی به خود نمی دادم. این فقط یک نمونه کوچک و گوشه ای از کوشش استاد قاضی بوده است که خود بدان اشاره می فرمود.

از کارهای مهم و پراززش دیگر آن مرحوم، یادداشت کردن تاریخ مرگ بزرگان علم و ادب بوده است و این عمل دنبال همان کاری است که مرحوم محمد قزوینی تحت عنوان وفیات معاصرین قبل از او انجام داده بودند. اتفاقاً "مرحوم استاد قاضی هم این کار را تحت همان نام ادامه می دادند و در دفتر (مخصوص مینوشتند که البته با مرگ ناگهانی ایشان این تألیف نیز ناتمام ماند. بنده حقیر و خیل ارادتمندان استاد قاضی نمودیم که بر سر آن یادداشتها چه آمد؟

کار بزرگ دیگر ایشان نوشتن یادداشتهایی پراززش بر حواشی کتابهایی بود که مطالعه می کرد. ما به عنوان شاگردان آن مرحوم به وسعت و عظمت و اهمیت آن کار آگاهی نسبی یافته بودیم، از این رو پس از مرگ ایشان بنده و دکتران زانی نژاد درخواست و تقاضا کردیم که آن کتابها از جانب فرزندان آن مرحوم در اختیار ما قرار گیرد بلکه به تدریج آن مطالب از زنده را به فیش نقل کرده پس آماده چاپ سازیم تا در نتیجه همگان بدانها دسترسی پیدا کنند و بتوانند از آنها استفاده نمایند اما متأسفانه از سوی خانواده استاد قاضی پاسخ مثبتی برای این پیشنهاد - که صرفاً "جهت خدمت به ادبیات و به منظور ادای دین برای استاد خود مطرح کرده بودیم - دریافت نکردیم.

گذشته از کارهای مذکور تا آنجائی که بنده اطلاع دارم از مرحوم استاد قاضی چهار رده مقاله تحقیقی در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تیریز به چاپ رسیده است به ترتیبی که در زیر می آید:

- ۱- استشهادنامه مرحوم میرزا تقی قاضی در باب موقوفات نصریه، در چهار شماره پیاپی

۲- ارشادنامه میزای قمی

۳- اعتراض بریاقوت حموی

۴- انتقادی بر اشتباهات تاریخی تجارب السلف

- ۵- انتقادی بر تصحیح دیوان قاتنی شیرازی
- ۶- حاج میرزا محمود شیخ الاسلام و فرمان شیخ الاسلامی وی
- ۷- خاطراتی چند از استاد عبدالرسول خیام پور
- ۸- محضرو محضراتی تاریخی
- ۹- معرفی یک کتاب ادبی
- ۱۰- ملاحظاتی چند در باب تصحیح نفثة المصدور
- ۱۱- یک سند تازه و مهم درباره قتل آقا میرزا علی ثقه الاسلام .
علاوه بر مقالات تحقیقی مزبور ایشان یک تألیف مستقل و یک تصحیح انتقادی دارند. نخستین کتابی است به نام "یادداشت‌هایی بر حواشی تجارب السلف هندو شاه بن سنجر بن عبدال... صاحبی نخجوانی" و دیگر تصحیح و چاپ انتقادی کتاب "تجربة الاحرار و تسلیه الابرار" تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی که این هر دو کتاب توسط موسسه تاریخ و فرهنگ ایران - که روزگاری فعال و وابسته به دانشکده ادبیات تبریز بود - چاپ و نشر شده است .
- بنده در عالم طلبگی، خود را همواره بدشانس و ناکام تصور کرده‌ام زیرا تا به یاد می‌آورم اولین روزهای آشنایی من با دفتر و مدار مصادف بوده است با مرگ محمد علی فروغی (۱۳۲۱) بعد از او به ترتیب تقریبی مرحومان علی عبدالرسولی (۱۳۲۲)، حاج سید نصراله تقوی (۱۳۲۶)، محمد قزوینی (۱۳۲۸)، استاد ملک الشعراء بهار (۱۳۳۰)، احمد بهمنیار (۱۳۳۴)، عباس اقبال (۱۳۳۴) علی‌اکبر دهخدا (۱۳۳۴) سید هادی سینا (۱۳۴۲)، دکتر عمید (۱۳۴۲)، میرزا عبدالعظیم خان قریب (۱۳۴۴)، سعید نفیسی (۱۳۴۵)، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی (۱۳۴۸)، دکتر الطغعلی صورتگر (۱۳۴۸)، دکتر فیاض (۱۳۴۸)، استاد سید محمد فرزانه (۱۳۴۹)، استاد بدیع الزمان فروزانفر (۱۳۴۹)، ذبیح بهروز (۱۳۵۰)، پروفیسور احمد آتش از ادبای کشور ترکیه (۱۳۵۰)، دکتر محمد معین (۱۳۵۰) دکتر رضازاده شفق (۱۳۵۰)، آقا سید کاظم عمار (۱۳۵۳)، میرزا محمد تقی ادیب

نیشابوری ثانی (۱۳۵۵) سید جلال محدث ارموی (۱۳۵۵)، استاد مجتبی مینوی (۱۳۵۵)، عبدالحمید بدیع الزمانی (۱۳۵۶)، دکتر احمد علی رجایی بخارائی (۱۳۵۶)، استاد احمد ترجانی زاده (۱۳۵۹) استاد جلال الدین همایی (۱۳۵۹) استاد حبیب الهی نوید (۱۳۶۰) دکتر خیام پور (۱۳۶۰)، محمد امین ادیب طوسی (۱۳۶۱)، استاد عبدالحی حبیبی از دانشگاه کابل (۱۳۶۳) احمد افشار شیرازی (۱۳۶۴) و استاد سید حسن قاضی طباطبائی ۱۸ اسفندماه ۱۳۶۴ از دایره جمع بیرون رفتند^۱

از میان این بزرگان از دست رفته، جز سه یا چهار رتن بقیه تمام ما " معلم و استاد بوده اند که هر یک بنا به فراخور دانش و استعداد و تجارب و توان خویش، محفل ادبیات را روشن ساخته و با فیض بخشی زندگانی خود را به پایان برده اند که خوشا به سعادت همگی آنان.

لیکن در میان آن فحول و سترگان، کسانی بوده اند که در واقع بدون جانشین مانده اند. بی جانشین بودن مولود عوامی چندانست که پرداختن به تمامی آن علل و عوامل فرصتی دیگر می‌خواهد ولی یکی از آن عوامل را بطور اجمال می‌توان گفت که همیشه این استادان دانشجوی صاحب استعدادی که همپای استعداد خود آنان باشد، نیافته‌اند و همانگونه که سنایی غزنوی گفته است.

سالها با ید که تا یک سنگ اصلی زافتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
 بی جانشین ماندن استادان مرحوم احمد ترجانی زاده و آقا سید حسن قاضی دردانشگاه تبریز نما یا نتر و مشهود تراست.
 با مرگ استاد قاضی آخرین دژ مستحکم ادب در منطقه آذربایجان

۱- ذکر این تاریخها بیشتر به اتکاء حافظه است اگر اشتباه و خطایی در آنها رخ داده باشد، بنده را عفو فرمایید.

فروریخت لرزه‌ای که با مرگ او در ارکان ادبیات این سامان افتاد کاخ ادبیات در هم ریخت و واژگون شد اینک ما - شاگردان آن مرحوم حیران فرومانده ایم که مشکل خویش را با چه کسی در میان بگذاریم و از چه کسی اعتماد کنیم. با مرگ استاد قاضی حوزهٔ درس و تعلم و طلبگی ما تعطیل شد و ما طلاب ادبیات در واقع بی‌پدر شدیم زیرا این بار جوان‌ترین و مستعدترین و پرتوان‌ترین و در عین حال دلیرترین مؤسسان دانشکدهٔ ادبیات تبریز، نیزدنیای پرت‌شوب پیرامون خود را تنگ دید و یاران و ارادتمندان خویش را در این دنیای طوفانزای که سیل بلا از هر سو ما را تهدید می‌کنند و هر آن تهدیدش را زیادتسار می‌سازد چون کشتی بی‌انگرو سفینهٔ بی‌نا خدا، رها کرد، اومسار را دانشکدهٔ ادبیات را و دانشجویان جوان را که تشنهٔ آموختن بودند به دست طوفان ناملایمات و نا کامیها سپرد. تا اوازمیان ما رفته است و صف حال ما همین است که حافظ گفته است:

تارفت مرا از نظر آن چشم جهان بین

کس واقف ما نیست که از دیده چه‌ها رفت
 بسیاری از استادان بزرگ بودند که با وجود جلالت قسدر و علو شأنی که داشتند پس از فوت آنان تنها کلاسهای درس ایشان بی‌استادماندولی برخی بودند که حضور و وجود و مخالطت آنان تعلیم بود و تدریس. استاد قاضی مرحوم یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های این طبقه بود. مجلس درس و تعلیم او تنها منحصر به کلاس رسمی و چهار رده‌ی دانشکده و دانشگاه نبود، در کوچه و خیابان بازار و مسجد، مجالس سرور و شادمانی، محافل سوگ و عزاداری، میان باغ و لاله‌زار و بالای کوه، خلاصه هر جا که او حضور داشت و علاقه‌مندی مشکلی را مطرح می‌کرد با پیشانی گشاده و سعهٔ صدر فراوان، سخاوتمندانه رفع مشکل می‌کرد و راهنمایی می‌نمود و به عبارت دیگر درس می‌داد. همانگونه که خیلی از ارادتمندان استاد قاضی اطلاع دارند، آن مرحوم باغ بزرگی در آذر شهر (دهخوار قان) از پدران خویش

به میراث داشت و در فصل بهار و موسم تابستان گاهگاهی جهت سرکشی به باغ مذکور و بیشتر برای هواخوری به آذرشهر می‌رفت، به مناسبت ارادت خالصانه‌ای که نسبت به شخص خویش در وجود ما می‌دید و تشنگی مفراطی که جهت رفع ندانسته‌ها در احوال ما مشاهده می‌کرد، بنده و دکترانزایی نژاد را به همراه خود بدانجا می‌برد که این مسافرت‌ها بنا به قول مشهور هم فال بود و هم تماشا یا به قول تبریزیها هم تجارت بود و هم زیارت. علاوه بر استفاده‌ای که بطور طبیعی از هوای سالم و دلنشین باغ و بوستان می‌بردیم، ایشان خوان یغمای معلومات و محفوظات خویش را در برابر دیده و دل ما می‌گسترده و در میان درختان پراز میوه و گل و گیاه آن باغ بحثهای ادبی اوج می‌گرفت و در پیرامون مابوی گلها و لاله‌ها با رایحه معطر بحثهای دلاویز در هم می‌آمیخت و مشام جان را عطر آگین می‌کرد

در آن مجالس روحانی بود که ابونواس و بشار بن برد را در کنار منوچهری دامغانی و فرخی میستانی و بشار رمزغزی می‌دید یا عنتره بن شداد و فردوسی در یک سو و ابوالعاهیه و سنایی در سوی دیگر قرار می‌گرفتند. این بحثهای شیرین و آموزنده از شنفری و تأبط شری " تا احمد شوقی و یارودی را در ادب عربی و از رودکی تا بهار و پروین اعتصامی را در ادبیات فارسی در بر می‌گرفت البته با توجه به ذوق طنز پسندان مرحوم عبیدزاکانی و سیف فرغانی و سوزنی سمرقندی و ادیب الممالک خراغانی و امثال آنها که جای خاصی برای خود داشتند. امروز بعد از هفت سال تمام که از مرگ او می‌گذرد یادآوری آن مجالس و آن بحثها و تذکرات این خاطرات بنده را بسیار متأسر و واندوهگین می‌سازد و شعر ابونواس را به یاد می‌آورد که گفته است:

لتلک ابکی ولا ابکی لمنزله کانت تحل بها هند و اسماء
البتة مرگ بزرگان ادب با فوت استاد قاضی پایان نیافت
زیرا به دنبال او به فاصله اندکی دکتر امیر حسن یزدگردی رفت
سپس دکتر حمیدی شیرازی و مسعود فرزاد و دکتر حمید زرین کوب دوست

دیرین و همکلاسی بنده در دوره های فوق لیسانس و دکتری که به همکاری و مجالست او در دانشگاه مشهد مفتخر بودم و امروز بعد از پنج سال هنوز نتوانسته ام مرگ نابهنگام او را که در جوانی روزاتفاق افتاد باور کنم. از میان ما رفتند و به دنبال آنان دکتر سید محمد طاهر و دکتر لطفعلی بنان، دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر حسین لسان دکتر حسین بحر العلوم، دکتر سید حسن سادات ناصری، استاد فرزانه دکتر غلامحسین یوسفی و در این اواخر استاد محیط طباطبائی رخت به سرای باقی کشیدند. مشاهده و یادآوری این احوال شعر مشهور خیام را به یاد می آورد که گفته است:

این قافله عمر عجب میگذرد.....

یا آنکه بها رگفته است:

افسوس که افسانه سرایان همه خفتند

انده که اندوه گساران همه رفتند

فریاد که گنجینه طرازان معانی

گنجینهها دندبه ما را همه رفتند

یک مرغ گرفتار در این گلشن ویران

تنها به نفس ماند و هزاران همه رفتند

خون با ربهها را زمزه در فرقت احباب

کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

هنگام صحبت از استاد قاضی و با زگوئی کردن از خصوصیات

اخلاقی و رفتار و روحیات او هر یک از ما به فراخور سابقه آشنائی

خویش می توانستیم بگوئیم. چنانکه استاد گرانمایه آقای دکتر مهدی

روشن ضمیر، از روزگاری تحصیل خویش در دبیرستان فردوسی تبریز

که در آن محیط با آقای قاضی هم دوره تحصیلی بوده و با او دوستی داشته

است سخن می آغازد، اولین برخورد و آشنایی بنده با آن مرحوم

در جلسه امتحان ورودی - کنکور - دانشکده ادبیات تبریز در

تابستان سال ۱۳۳۸ اتفاق افتاد. در امتحان مذکور، عده ای از

استادان حضور یافته، سؤال داده، برخی رفته و بعضی مانده بودند. او آخر وقت امتحان بود که استاد قاضی نیز به جلسه تشریف آوردند، صورت ظاهرا ایشان بنا به اظهار آقای دکتر روشن ضمیر بیشتر به یک طلبه شبیه بود ولی به نظر بنده در آن جلسه ایشان بیشتر شبیه به یک بازاری تبریزی بودند تا به حدی که هیچ تصور نکردم ایشان استاد باشند. غالب من آن بود که او کارمند اداره آموزش دانشکده است. اما پس از آنکه نزدیک به نیم ساعت از حضور او گذشت به سخن در آمد و با لهجه مخصوص خود گفت "آقایان باید خودشان انصاف داشته باشند، نزدیک ظاهر است زودتر بنویسید و اوراق خودتان را تحویل بدهید" آن وقت تازه متوجه شدم که ایشان نیز یکی از استادان است و لسی کسی اسم ایشان را نگفتم و بنده نیز نتوانستم از کسی نام یا فامیلی ایشان را بپرسم. بعد از مدتی که نتیجه امتحان ورودی اعلام شد بنده در رشته‌های ادبیات فارسی و زبان انگلیسی هردو پذیرفته شده بودم لیکن مردد بودم که کدام یک از این دو رشته را انتخاب کنم. پدرم به یکی از دوستان نزدیک خود - مرحوم میرزا عباسقلی خان مجدی متوسل شد، آن مرحوم یکی از کارمندان عالی رتبه و با سابقه و در عین حال با سواد اداره دارئی تبریز بودند، خود او اظهار نظر مستقیمی نکرد ولی گفت من با آقای قاضی که استاد دانشکده ادبیات هستند آشنایی دارم بهتر آن است از ایشان (استاد قاضی) نظر بخواهیم. یک روز بعد از ظهر من و مرحوم مجدی به درخانه استاد قاضی رفتیم. همان خانه‌ای که امروز در خیابان تربیت تبریز، کوچه پناهی قرار دارد. پس از آنکه در زدیم خودشان به درخانه آمدند ولی آنطور که من انتظار داشتم آقای مجدی را تحویل نگرفتند و از اینکه بی مقدمه و بدون اطلاع قبلی به درخانه ایشان رفته بودیم ظاهرا "بکه خوردند و تا حدودی ناراحت شدند ما پس از طرح مسأله فرمودند چه جای پرسش است؟ حالا روزگار زبان انگلیسی است ادبیات فارسی که خریداری ندارد پس اشاره به بنده کرده فرمودند و بهتر است

زبان انگلیسی را ادامه بدهد حتی دعای قنوت را هم درس نماز به زبان انگلیسی بخواند. بعد از این ملاقات و دریافت چنین پاسخی از درخانه ایشان با زگشتیم لیکن کفه رشته زبان و ادبیات فارسی در ترازوی دل و احساس بنده سنگین تر آمد و من پس از غلبه بر تردید قبلی خویش رشته ادبیات را برگزیدم و در زمرة شاگردان و دانشجویان استاد قاضی درآمدم.

بعد از حضور در کلاسهای درس، ارادت من به شخص ایشان و شیفتگی من نسبت به درس و کلاس آن مرحوم بیشتر و بیشتر شد و با مشاهده علاقه و اشتیاق بنده اجازة فرمودند که گاه‌گاه برای پرسش از مشکلات درسی به منزل ایشان بروم و مزاحم اوقات فراغت ایشان بشوم و سوء‌الهایی را که در خورشان بلندایشان نبود از آن مرحوم بپرسم و ایشان با حوصله و سعه صدر تمام پاسخ مرا میدادند. پس از آنکه ارادت خالصانه مرا دیدند پا کنویس کردن پارهای از نوشته‌های خود را از بنده می‌خواستند از آن جمله پا کنویس کردن مقاله "انتقادی بر تصحیح دیوان قاضی" بود که به خط بنده تحریر شد و به حلیه چاپ درآمدم و من خود از این که بدان وسیله خدمت ناچیزی انجام میدادم بسیار خرسند بودم.

آن مرد بزرگ ضمن استعداد خارق العاده‌ای که داشت بطوری که خود گاه‌گاه به مناسبت‌های ایراد می‌فرمود در دوران کودکی و نوجوانی تحت مراقبت شدید پدر و خانواده بوده است. می‌گفت روزی پدرم در نوشته‌ام نگاه می‌کرد چون حرف نون را نتوانسته بودم خوب بنویسم سیلی محکمی در بنا گوش من نواخت و گفت "نقطه نیون را همیشه در وسط دایره نیون بگذار". این مراقبت‌های شدید بعد از هنگام تحصیل در دبیرستان فردوسی تبریز - که در آنجا دبیران با سواد و دلسوزی چون مرحومان بهمنیار، عصار، هادی سینا و استاد جلال الدین همایی تدریس می‌کردند - با مراقبت‌ها و دلسوزی‌های آنان همراه شد و استعداد او را شکوفا کرد. آنگونه که آقای دکتر روشن ضمیر می‌فرمایند، او در همان مدرسه در سنین جوانی حلقه درسی تشکیل

دادوبه‌پاسخگویی مشکلات هم‌درسان خود پرداخت و کاری را که تا آخرین لحظات حیات با اشتیاق و علاقه و بدون احساس خستگی انجام داد از آنجا شروع کرد.

استاد قاضی چنانکه خود می‌فرمود، در دورهٔ سربازی هم‌دوره و هم‌قطار با روان‌نشا ددکتر محمد معین بوده است و بنده بارها شنیدم که از آن مرحوم تعریف بسیار می‌کرد، از جمله می‌گفت در دوران سربازی روزی قرار شده بود ما را به مراسم رژه ببرند البته در فصل زمستان بود و من پالتون داشتم ددکتر معین پالتو خود را به من داد تا توانستم در در آن رژه شرکت کنم.

از جمله استادانی که با و محضرا ایشان را درک کرده بود به مرحوم بهمنیا ربیشتر از همه آرا داشت می‌ورزید و از او بخیر و نیکی یاد می‌کرد و می‌گفت من علاوه بر کلاس درس به خانه‌ها ستا د بهمنیا رمی‌رفتم و اشکالهای تاریخ بی‌هقی را از او می‌پرسیدم، آقای بهمنیا رمرحوم با اینکه مریض احوال بودند ساعتها دوزانومی‌نشستند و به مشکلات من پاسخ می‌گفتند. بنده خود این ماجرا را بعدها از زبان مرحوم ددکتر حسین بحر العلومی نیز شنیدم.

خصوصیات بارز او پرا رزش و گفتنی استاد قاضی فراوان است من اینک در صدم جهت آگاهی برخی از دانشجویان جوان - که این مقاله را مطالعه خواهند کرد - و برای ادای گوشه‌ای از دینی که از آن مرد بزرگ در گردن دارم به برخی از آنها اشاره کوتاهی بکنم. یکی از آن خصوصیات خشنود شدن آن مرحوم بود از موفقیت شاگردان خویش. هر وقت می‌دید یا می‌شنید که یکی از شاگردان او توفیقی حاصل کرده است بیشتر از خود آن شخص مسرور می‌شد و به اهتزاز در می‌آمد. بویژه وقتی که شاگردی - دانشجویی - پس از طی مدارج علمی به همکاری با خود او مفتخر می‌شد. بنده خودم و دیگر همکاران و یاران بارها و بارها این شعف و شادمانی را در احوال ایشان دیده بودیم. خصوصیت دیگر استاد قاضی، تشویق کردن به مطالعه و خرید

کتاب بود. او از هر فرصت به دست آمده استفاده می‌کرد و شاگردان و علاقه‌مندان خود را به خرید و مطالعه کتاب ترغیب می‌نمود. و خود بدون هیچ مضایقه و بخلی در مسائل علمی که مربوط به تحصیلات، مطالعات و اطلاعات عمیق وی بود به تمام علاقه‌مندان، چه دانشجو و چه غیر دانشجو کمک می‌کرد و کتاب به‌مانت می‌داد. اگر مطلبی که مورد سؤال بود نیا ز به توضیح بیشتر یا پژوهش زیادتری داشت می‌گفت من حتماً "امشب این موضوع را وظیفه و کار خود قرار می‌دهم تا اینکه فردا پاسخ صحیح و دقیق را برای شما بیاورم. فردای آن روز با چند جلد کتاب و یا با یادداشتی خوش خط و خوش انشاء - که در همان زمینه مورد سؤال نوشته بود - به جمع یاران می‌آمدم. همه شاگردان و علاقه‌مندان استاد قاضی چند صفحه‌ای از یادداشت‌های ارزنده او را که به مرور زمان و به تناسب سؤالات‌های خویش از آن مرحوم دریافت کرده‌اند، هنوز به یادگار دارند.

او با وجود داشتن اطلاعات و احاطه کامل کسی را به ندانستن ملامت نمی‌کرد، چه در حضور و چه در پشت سر، کسی را تحقیر نمی‌نمود. من خود داستان‌های بی‌شماری از این مقوله در خاطر دارم که بیان هر یک از آنها ممکن است وقت گرانبهای خوانندگان را بگیرد یا سبب شود نامی از دیگران در اینجا به میان آید.

حافظه قوی و آماده و اعجاب‌برانگیز، یکی از خصوصیات عمده و موهبت و عطیه بزرگ خداوندی بود در حق آن سید جلیل‌القدر. تمام کسانی که به عنوان دانشجو محضرایشان را درک کرده‌اند و کلیه افراد ادبی که اندک‌آشنایی با او داشته‌اند بر این نکته اقرار و اعتراف دارند هر زمان موضوعی از ایشان سؤال می‌شد اغلب پاسخ صریح را می‌دادند سپس ارجاع می‌دادند به کتابی با قید صفحه و سطر آن، مثلاً "می‌گفتند جلد دوم آغانی صفحه فلان و سطر فلان". گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی از دانشجویان به کتاب مزبور مراجعه می‌کردند نشانی داده شده دقیقاً همان بود که آقای قاضی گفته بودند. چنین حافظه

قوی و استعداد درشا همراهِ شده بود با مراقبت پدر و استعداد دپرووری استادان دلسوز که در سطور پیش بدانها اشارت رفته است و تصمیم و درایت استاد قاضی، زیرا خود و با رها در سر کلاسها به شاگردان خود توصیه کرده بود که به این تحصیل رسمی در سر کلاسهای درس اکتفا نکنید و پس از فراغت از تحصیل - منظور ایشان دوره لیسانس بوده است - از سرنو و زالفبا شروع کنید و با مطالعه شخصی و با دقت و موشکافی تحصیلات قبلی خود را تکمیل نمایید و شخص ایشان عیناً همین برنامه را پس از گرفتن ورقه لیسانس اجرا کرده بود. از استادان بزرگ و مشهوری که او پس از دوره لیسانس از محفل آنان فیض برده بود - همانگونه که آقای دکتر روشن ضمیر نیز اشاره می فرمایند - یکی مرحوم حاج میرزا عبداًه مجتهدی و دیگر مرحوم آقا میرزا علی اکبر نحوی بوده است. خود میرزا علی اکبر نحوی در تدریس و تعلیم، اخلاق و رفتار بخصوصی داشته است. استاد قاضی می گفت روزی معنی کلمه بطیخ (خریزه) را از آقای شیخ علی اکبر نحوی پرسیدم او نگاه کرد، پاسخی نداد، آخر الامر سرش را تکان داد و گفت "آلاباخ داش باشیوا دوشون" درست معادل آنکه در زبان فارسی می گویند "خاک بر سرست" معنی آن آقا شیخ علی اکبر نحوی خود یکی از مدرسان بی نظیر بلاغت عربی در منطقه آذربایجان بود و با مرگ آن استاد بی مانند توان گفت که تدریس مطول در حوزه علمی تبریز تعطیل شد و استاد ی که بنابه گفته معمرین از اهل علم دهها بار - به قول عده ای دیگر نزدیک چهل بار - مطول را با مهارت و استادی تمام از اول تا آخر تدریس کرده بود، از میان ما رفت. اگر در بیان فضایل استاد قاضی نام و فضیلت استادان دیگر نیز به میان می آید، امید است که خواننده محترم مرا معذور دارد، چه این شیوه را من از تاریخ بیهقی آموختم - از ابوالفضل بیهقی - بعلاوه تمامی این احوال بازمی گردد به استاد قاضی و استادان و صاحبان او.

نتیجه این کوششهای شبانه روزی و درک حضور استادان بزرگ

در تکوین و تکمیل شخصیت ادبی استاد قاضی مؤثر افتاد و کار را به جای رساند که استاد ادیب با ریک بین و نکته‌سنجی چون مرحوم احمد ترجانی زاده، در مقام مقایسه خودش و استاد قاضی با دیگران می‌گفت " آقای قاضی و من مثل موش این کتابها را جویده‌ایم " و منظور آن مرحوم بیان دقت و موشکافی و مداومت خودش و استاد قاضی بود در مطالعه و تحقیق .

با وجود تمام این استعدادها و شور و علاقه‌ها مرحوم استاد قاضی هیچگاه به دنبال اخذ مدرک بالاتر نرفت و تا پایان حیات خویشتن به همان مدرک لیسانس که از دانشسرای عالی گرفته بود قناعت کرد، اگرچه استادان او مخصوصاً " مرحوم استاد فروزانفر ایشان را تشویق به ادامه تحصیل و ماندن در تهران کرده بودند و نپذیرفت. ظاهراً آن است که او از خواندن پاره‌ای مواد که در دوره دکتری آن روزگار و در دوره‌های فوق لیسانس و دکتری دوره‌های اخیر در برنامۀ منظور شد، بود ادل خوشی نداشت. از آن جمله بود مطالبی که به زبانهای باستانی پیش از اسلام مربوط می‌شد. در هر حال ذوق او اینگونه مطالب را نمی‌پسندید بی آنکه در خواندن و یادگرفتن آنها ضعفی داشته باشد .

یکی دیگر از سلیقه‌های شخصی او آن بود که از شرکت کردن در مجامع و محافل ادبی پرهیز می‌کرد روی این اصل بود که کمتر اتفاق می‌افتاد که وی در سخنرانی‌ها یا کنفرانس‌های شرکت جوید .

از خصوصیات دیگر او، که دیگر شاگردان او را دامن‌دان وی نیز گفته‌اند، رفتار متواضعانه و بود با هر کسی و رقت قلب فوق العاده و نسبت به کودکان، به علاوه ترغیب و تشویق او به نرنجاندن اشخاص و حدالمقدور کمک به هموعان. او در واقع بیت زیر از حافظ را نصب العین قرار داده بود و بدان عمل می‌کرد .

چو غنچه گرچه فرو بستگی است کار جهان

تو همچو بادبهاری گره‌گشا می‌باش

استاد قاضی برای آنکه مایه رنجش کسی نشود و شخصیت کسی صدمه نخورد در ربیع اخیراً زحیات خود را گر نظر انتقادی نسبت مطالبی یا کتابی داشت آن را بطور مستقیم و در طی نامه‌ای خصوصی به خود مولف می‌نوشست نه آنکه در مجله یا نشریه‌ای چاپ کند. یک نمونه از چنین رفتار او را در صفحه ۱۰ از مقدمه چاپ سوم کتاب "از صبا تا نیما" یحیی آرین پور می‌توان دید. مرحوم آرین پور خود در آن صفحه اقرار کرده است به دریافت چنین نامه‌ای از آقای حسن قاضی طباطبائی.

دیگر آنکه توکل و تسلیم فوق العاده زیاد در زندگی و رفتار او مشهود بود، با دقت کردن در روحیات و رفتار او به نظر می‌آمد که او یک عارف و ارسته است. این نکته ایست که دیگر دوستان و همکاران کمتر ممکن است اشاره‌ای بدان کرده باشند من و وظیفه خود می‌دانم که این جهت از خوی و خصال او نیز گفته شود.

هنر بزرگ استاد قاضی تسلط و احاطه بر اخبار و احوال رجال معاصر تاریخ ایران و خاندانهای معروف و مشهور تبریز و آذربایجان بود این اخبار و آثار مولود مطالعه مداوم و دقیق او در آثار مکتوب و دقت در آموختن و یادگیری از افوا هر حال علم و ادب بود و حافظه سرشار و قوی او نیز همواره آن را تقویت می‌کرد. این هنر و خصیصه تا به حدی چشمگیر بود که برخی از دوستان و ارادتمندان او آقای قاضی را انساب شناسی بزرگی می‌شناختند و این پندار در مورد تاریخ معاصر از قاجاریه به بعد در وجود او واقعاً مصداق پیدا می‌کرد.

او صحبت‌های جالب و شنیدنی در عین حال آموزنده از اطرافیان خود داشت از آن جمله بود مرحوم حاج میرزا علی نقی عموی او که در حادثه بمباران تبریز - که در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ هجری شمسی به وسیله روسها انجام گرفته بود - از بین رفت. سخنان شیرین دیگر مربوط می‌شده احمد آقا قاضی خویشاوند دیگر او که اکثر ترسی از اطفال کلام نمی‌بود بخشی از آنها در اینجا آورده می‌شود. مجموع آن سخنان و آن حکایتها و آن اطلاعات از او و شخصی ساخته بود که، هنگامی که صبح روز دوشنبه ۱۹ اسفند ماه ۱۳۶۴ او را در گورستان وادی رحمت تبریز

به خاک می‌سپردیم به محض آنکه اولین بیل خاک بر روی گور او ریخته شد آقای عبدالعلی مسجدی - کتابدار روشن بین و فعال کتابخانه دانشکده ادبیات تبریز که سالها زیر دست استاد قاضی کار کرده بود و او را از نزدیک می‌شناخت - سر خود را زیر گوشش بنده آورد و گفت " متاسفانه ما هم اکنون دائره المعارف زنده‌ای را در خاک دفن کردیم " او البته راست می‌گفت استاد قاضی بحق یک دائره المعارف زنده بود.

یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی استاد قاضی بی‌توقع زیستن و انتظار نداشتن از اطرافیان بود. من برای این احوال او شاهدها دارم. یکی اینکه بعد از بازگشایی دانشگاهها در تابستان سال ۱۳۶۱ که کلاسهای درس کم کم به راه می‌افتاد، گروه ادبیات فارسی! را و دعوت کرد که گاه‌گاهی به خانه اصلی خود - دانشکده ادبیات - بیاید و تدریس چند ساعت درس را نیز متقبل شود، او با نهایت بزرگواری پذیرفت، بنده به نمایندگی از طرف گروه ادبیات از ریاست وقت دانشکده آقای دکتر کریم حسین زاده دودرخواست کردم یکی اینکه موافقت کند اطاقی را به آقای قاضی تخصیص دهیم تا هر زمان خواستند در همان اطاق حاضر شوند و بی دغدغه خاطر کتاب بخوانند یا به سوءالات و مشکلات ما و دانشجویان پاسخ دهند دیگر آنکه ترتیبی دهند تا یکی از اتومبیلهای دانشگاه هر روز ایشان را از منزلشان به دانشکده بیاورد آقای دکتر حسین زاده هر دو پیشنهاد را پذیرفتند و ترتیب ماشین و اطاق هر دو داده شد لیکن آقای قاضی فرمود ما شین لازم نیست من هر وقت خواستم با یکی از وسایل عمومی - تاکسی یا اتوبوس - به دانشکده می‌آیم، از صاحب اطاق مخصوص به خود نیز امتناع کرده. حتی بعدها از خواهش کردم اجازه هدیه نام ایشان را بر روی یکی از کلاسهای درس که بطور معمول دانشجویان فوق لیسانس در آنجا درس می‌خواندند، نصب کنیم، آن را هم اجازه ندادند.

استاد قاضی که یک عمر بدون توقع و بی‌ایجاد در درس به دیگران

و اطرافیان، زیسته، خود سوخته و مجلس یاران را برافروخته بود بسا دگی و بدون درد سروايجا د زحمت نسبت به اطرافیان و خانواده خود درگذشت و مفهوم بیت متنبی را که در مصراع اول آن گفته است " لکل امرئ من دهره ما تعودا " هم در حال زندگی و هم در حال مرگ به اثبات رساند.

استاد قاضی طباطبایی مرحوم در اواخر حیات نا ملایماتی دید که اندک آرامش باقی مانده ۱۰ و در هنگام سال خوردگی از بین برد. یکی بیماری قلبی او بود که مدتی با آن دست به گریبان شد و الحق بخوبی با آن مبارزه کرد، دوم بی مبری های اداری بود که بنا حق عده ای از استادان را به بهانه ۱۰ سی سال کار کردن، بدینا وجه توانائی و بهره دهی، در بعضی از دانشگاهها با زنشسته کردند. سوم جریان جنگ تحمیلی بود که به علت رقت قلب و نا زکدلی فراوانی که داشت، او را زیاده از حدنا راحت می کرد، چهارم گرفتاری فرزندی کوچکش مسعود بود که در فراق او چون یعقوب بخود می پیچید و دم فسرو می بست مگر گاه گاهی که از جانب عیالش برا و فشار می آمد و تا تاب تحمل این فشار را نمی داشت. در این روزها که نا ملایمات برا و فشار می آورد به یاد دوستان خود می افتاد و از اینکه عده ای او را زیاده برده بودند و احوالی از او نمی پرسیدند نا راحت می شد، پشت سر آنسان می گفت آقای فلانی تو با یک تلفن کردن ساده هم نمی توانستی از درد دل من بپرسی؟ در مقابل از آقای دکتر روشن ضمیر همیشه راضی بود و از او و غیابها اظهار قدر دانی و تشکر می کرد و می گفت آقای دکتر روشن ضمیر برخلاف دیگر دوستان هنوز عروه الوثقی دوستی را حفظ کرده است زیرا در فواصل معین - حداقل هر ماه یک بار - بطور مرتب و مداوم از تهران یا کرج به وسیله تلفن احوال مرا می پرسد مریزاد دستی که مردوستیان را دواي دل و راحت جان فرستد بنده در صدر این مقال از او اولین روز آشنایی خود با آن مرحوم سخن گفته ام اینک جای آن رسیده است که آخرین روز دیدارم را با

آن بزرگ بنویسم و این سوگنا مه را به پایان برم. درست به یاد دارم نزدیک ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه ۱۸ اسفندماه سال ۱۳۶۴ بود که آقای قاضی از کلاس تدریس خاقانی برای دانشجویان فوق لیسانس بیرون آمده و در اطاق مجا و رکتا بخانه گروه نشست بود، بسیار رکسل و خسته به نظر می رسید سر خود را روی دودست و دستها را بر روی میز نهاده بود، سلامی عرض کردم و احوالش را پرسیدم فرمود بدنیستم ولی ظواهر امر نشان می داد که حالش خوب نیست با این وصف از فرصت استفاده کرده قائل شعر

ان من اعجب العجائب عندي قتل بیضا حره عطبول
کتب القتل والقتال علینا وعلی الغانیات جرالذبول
راکه در آن تردید داشتم از ایشان پرسیدم بلافاصله با حضور ذهبن کامل فرمودند شعرا ز عمر بن ابی ربیعهاست. سپس از او خدا حافظی کرده به کلاس رفتم پس از پایان کلاس شنیدم که با اتومبیل یکی از دوستان به خانه رفته است. بعد از ظهر همان روز ساعت ۴-۳ در سر کلاس بودم که یکی از دوستان - دکتر انزابی نژاد - که او هم چون من از شاگردان و ارادتمندان استاد قاضی بود در کلاس را زد و بطور ناگهانی گفت آن خبری را که همواره از شنیدن آن وحشت داشتم. و کان آخره العبد به

بدین ترتیب بود که استاد قاضی از میان ما رفت من و دیگر یارانم با ابوالفضل بیهقی هم مداشدیم و آنچه را که او در مسرگ استادش بونصر مشکان گفته بود، در فقدان استاد قاضی بارها و بارها گفتیم و هم اکنون نیز می گویم

الم تردیون الرسائل عطلت بفقدانها قلامه و دفاتره
ولی پاسخی نشنیدیم جز آنچه رودگی سالها پیش از این گفته است
روتا قیامت آید زاری کن کی رفته را به زاری باز آری
در خاتمه از خوانندگان این مقاله تمنا دارم که مرا از مبرممان شما رند زیراد مرگ استادم لغثی قلم را بر او و گریاننده و خود نیز گریسته ام. خدای بزرگ به امر زاد استاد قاضی را که عاشق سعید است و مات حمید است.